



موضوع خاص: آیه تجارت

موضوع عام: أدلهی لزوم معاطاء

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با فرمایش حضرت امام بود برای اینکه فرمایش حضرت امام را حل کنیم، باز باید از شیخ شروع کنیم و به حضرت امام برسیم.

جناب شیخ در مکاسب دو جا از آیه تجارت استفاده کرد جای اولی که از آیه تجارت استفاده کرده است مسأله صحت معاطات است که آیا معاطات مفید ملک است؟ گفته بله به خاطر الا ان تکون تجاره. این آیه چطور ثابت می کند آیه مفیده ملک است؟ شیخ گفته دو راه داریم: یا بگوئیم از الا ان تکون تجارة، حلیت تکلیفی در می آید. معنای حلیت تکلیفی این است که بر اساس تجارت می شود هر تصرفی در مال مردم کرد. یک مالی که از تجارت بدست آوردی بخور و بیوش ببخش و به ارث بگذار. هیچ اشکالی ندارد زیرا تصرف در مالی که با تجارت بدست می آوری حلال است. شیخ گفته آنجا می توان اثبات کرد معاطات مفید ملک است بخاطر اطلاق آیه الا ان تکون تجاره که نشان می دهد هر تصرفی در مال مردم که با تجارت بدست می آید جایز است یعنی حلیت تکلیفی است و لذا اگر مالی که به وسیله تجارت از مردم بدست آوردی هر تصرفی درونش نافذ است به معنای این است که تجارت نافذ است. به این می گوئیم دلالت آیه تجارت بر صحت معاطات بالملازمة العرفیه. مدلول آیه تجارت صحت تکلیفی است و لازمه آن صحت وضعی - یعنی نفوذ - است. بعد فرموده است اگر این طوری شد شما می توانید بگوئید معاطات تجارت است قطعاً. و روز اول نزد عقلاء بیع معاطاتی بوده است. چون معاطات قطعاً تجارت است و آیه دلالت می کند بر صحت تکلیفی هر تصرفی در این مالی که بوسیله تجارت به شما رسیده؛ آیه ملازمه با صحت وضعی - یعنی نفوذ معاطات - دارد پس معاطات مفید ملک و نافذ است. عبارت این است که « و من ما ذکر یظهر وجه التمسک بقوله تعالی الا ان تکون تجارة عن تراض » من ما ذکر به تحلیل احل البیع می خورد. شیخ این دو حرف را صریحاً در احل الله البیع گفته است. گفته احل الله البیع حلیت تکلیفی را می دهد مطابقتاً، نفوذ بیع را ثابت می کند به دلالت التزامی و ملازمة. این یک وجه. یک وجه دیگر این است که احل الله بیع، به دلیل اینکه به عنوان بیع خورده است پس خودش حلیت مستقماً وضعی است یعنی نافذ است. گفته « بل قد یقال بان الايه دالة عرفا بالمطابقة على صحة البیع » زیرا اگر احل به یک فعل خارجی بخورد حلیت تکلیف است ولی الان احل به عنوان اعتباری بیع خورده است. این دو وجه که من بگوئیم یک احل تکلیفی داریم که ملازمة نفوذ را درست می کند و یک احل وضعی داریم که

مطابقتاً نفوذ را درست می کند و می گوید صحت؛ همین را سر الا ان تکون تجاره پیاده کن. این در صحت معاطات. در بحث خودمان که مسأله ی لزوم معاطات است، شیخ وقتی وارد بحث لزوم شده - که الان بحث ما صحت معاطات نیست بلکه لزوم ملک است، آیا اصل در ملک لزوم است؟- شیخ در بحث خودمان اینجا دو تا بیان دارد. بیان اول ایشان این است که « یمكن الاستدلال بقوله ولا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجاره عن تراض » خلاصه حرف این است که اصل در ملک لزوم است زیرا شارع گفته مالت را اکل مال به باطل نکن مگر اینکه این اکل، تجارت عن تراض باشد. و چون رجوع، درونش نه تجارت است و نه درونش تراضی طرفین است پس معلوم است از مصادیق اکل مال به باطل است. لذا رجوع نافذ نیست. اصل در ملک، لزوم است. کسی نمی تواند با رجوع، ملک مردم را تصرف کند. این استدلال اولشان. از این استدلال در می آوریم که اصل در ملک، لزوم است و رجوع نافذ نیست و هر ملکی لازم است و هیچ کس نمی تواند ملک کسی را به هم بزند. در معاطات هم ثمره اش معلوم است. چون قبلاً ثابت کردیم معاطات مفید ملک است، الان نتیجه می گیریم رجوع بعد از اخذ و اعطا نافذ نیست. زیرا ما قبلاً ثابت کردیم که معاطات ملک آورده است و الان می گوئیم این رجوع - یعنی تصرف در ملک مردم بدون رضایتشان - اکل مال به باطل است. این استدلال اولشان. دلیل اول را کامل می گوید و دفاع می کند و لا ریب ان الرجوع لیس تجارة ولا عن تراض فلا يجوز اکل المال بواسطة رجوع». بعد می رسد به دلیل دوم « و یمكن التمسک ایضاً بالجملة المستثنی منها » شیخ می گوید در استدلال اول با کل آیه کار کردم لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجاره. و ثابت کردم تا چیزی عنوان تجارت نداشته باشد، اکل مال به باطل است و رجوع چون تجارت عن تراض نیست، اکل مال به باطل است لذا ملک، لازم است. در استدلال دومی کار به مستثنی ندارد و فقط از مستثنی منه استفاده می کند. شیخ می گوید اگر کسی بخواهد این طوری کار کند، امکان دارد. زیرا شارع گفته «لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل» و هر چه را شارع تصریح به درستی اش نکند، باطل است. عرفی است. در موارد شک که شارع نگفته این جایز است پس در باطل عرفی می افتد و خراب می شود. دیگر کاری با عنوان تجارت و مستثنی ندارم و فقط با مستثنی منه کار می کنم.

هر گاه شارع گفت شفعه حق است، می گوئیم اشکال ندارد، خارج شد. اکل ماره حق. خارج شد. خیار حیوان حق. خارج شد. خیار مجلس حق. خارج شد. خیار شرط را خود عرف قبول دارد. ولی جایی که شک داریم و شارع چیزی نگفته است و از مصادیق عرفی هم نیست، در باطل عرفی می ماند و نمی توان از آن استفاده کرد. حرف شیخ این است.

حضرت امام رضوان الله تعالی علیه اشکال گرفته که آن خروج ها خروج موضوعی است. لذا عند الشک، تمسک به عام در شبهه مصداقیه عام است. این اشکال امام.

حالا می خواهیم حل کنیم: دعوی حضرت امام و شیخ، و تفسیر شیخ از باطل عرفی، و مسأله تصرف شارع؛ سوال اول: آیا امام در استدلال اول شیخ اشکال گرفت یا در استدلال دوم اشکال گرفت؟

شیخ دو استدلال دارد. استدلال اول به کل آیه است و استفاده از عنوان تجارة عن تراض. در دلیل اول گفت رجوع نه تجارت است و نه عن تراض است. اشکال کجا به شیخ وارد است؟ تمسک به عام در شبهه مصداقیه عام که اشکال اصلی حضرت امام بود آیا به استدلال اول شیخ که تجاره عن تراض را مبنا قرار داده است وارد است؟ یا محط اشکال وقتی است که من بخواهم فقط به جمله مستثنی منها تمسک کنم؟ که خود شیخ همین را تفصیل داده که شفعه و اکل مارّه و خیار حیوان و خیار مجلس از باب اینکه شارع مالک حقیقی است و تصرفش می خواهد بگوید اینها اکل مال [به حق است] اینجا دعوا است.

یک پله برویم عقب تر. عبارت شیخ در صحت معاطات، تمرکزش سر کدام قسمت آیه است سر مستثنی منه است یا مستثنی است. عبارت شیخ مهم بود شیخ گفته «و مما ذکر یظهر وجه التمسک بقوله الا ان تکون تجارة عن تراض». شیخ در صحت معاطات اصلاً تمرکز سر مسأله اکل مال به باطل ندارد. در آنجا به صورت فنی رفته سر جمله مستثنی. کذلک در لزوم معاطات وقتی خواسته استدلال اول را بیاورد تمرکز استدلال شیخ سر جمله مستثنی یعنی جمله الا ان تکون تجاره است. لذا تحلیلی که ما سر صحت معاطات کردیم این بود که شیخ می گوید الا ان تکون تجارة یا حلّیت تکلیفی است، حلّیت وضعی بالملازمه از آن در می آید؛ یا مستقیماً حلّیت وضعی است. هر دو نشان می دهد که معاطات تجارت است و معاطات مفید ملک است. کما اینکه در بیع گفت صدق بیع عرفی بر معاطات قطعی است لذا درست است. استدلال شیخ چه در صحت معاطات و چه در لزوم معاطات در دلیل اول سر الا عن تکون تجاره عن تراض است. بله در دلیل دوم که در لزوم فقط آمده است نه در صحت، تمرکز دلیل دوم کجاست؟ «یمكن التمسک ایضاً بجمله المستثنی منها لاتاکلوا اموالکم بینکم بالباطل». باید ببینیم چه تفاوتی به وجود می آید که اگر شیخ بخواهد به خود الا ان تکون تجارة عن تراض استدلال کند حضرت امام اشکال نمی کند نه در صحت و نه در لزوم. و اگر شیخ بخواهد به مستثنی منها تمسک کند حضرت امام اشکال کرده است. جالب اینکه محقق خوئی نیز کذلک. ایشان وقتی به صحت معاطات رسیده است، با الا ان تکون حل کرده است. وقتی به لزوم رسیده است، دلیل اول شیخ را اشکال نکرده است ولی در دلیل دوم شیخ اشکال کرده است. گفته صحت و باطل، واقعی است.

حرف مهم ما به قدیری این است که اشکال حضرت امام در لزوم، در صحت نمی آید. چرا شما به استادت کم لطفی می کنید؟ اشکال قدیری این بود که این آیه دو وجه دارد یا حلّیت وضعی یا حلّیت تکلیفی. شما گفتید تکلیفی. ما ثابت کردیم

امام هردو را گفته. شیخ هم هر دو را گفته. بعد ایشان می خواهد بگوید اگر حلیت تکلیف باشد یک گیری در آیه پیش می آید که شما گفتید. اگر حلیت وضعی باشد این گیر پیش نمی آید اما اشکال شما در لزوم معاطات، اینجا می آید.

ما می گوییم نه، اشکالی که در لزوم معاطات کردند به الا ان تکون تجاره نبود اصلاً. لِمَ مطلب این است که شیخ در صحت، با الا عن تکون تجاره حل کرده است. و لزوم را نیز با الا عن تکون حل کرده است. بعد در لزوم خواسته یک استدلال اضافه کند یعنی تمسک به جمله مستثنی منها. در این جا این بحث مطرح شده است که تصرف شارع تخصیصی است یا تخصیصی است؟ خروج حکمی است یا موضوعی است؟ در شفعه و اکل ماره و خیار حیوان و مجلس این جور چیزها چه اتفاقی می افتد.

جواب ما به قدیری اجمالاً این است که شما حق ندارید اشکالی را که در جمله ی مستثنی منها، امام و آقای خوبی وارد کرده اند بکشید به صحت معاطات که مصب آن استدلال، جمله مستثنی است. کما اینکه اگر اشکال اثر کند و کارا باشد و استدلال دوم شیخ را در لزوم از کار بیندارد آیا استدلال اول شیخ خراب می شود؟

یکبار دیگر عبارت شیخ دقت کنید: « و مما ذکر یظهر وجه التمسک بقوله الا ان تکون تجارة عن تراض - در صحت - . در لزوم اولش گفته یمكن استدلال به آیه و بعد گفته و یمكن التمسک ایضاً بالجملة المتسنى منها»

حضرت امام کار مهمی که اینجا کرده است این است که خواسته بگوید آیا از مجموع عبارات شیخ دو دلیل است یا سه دلیل؟ یکبار کل آیه - که ظاهر عبارت شیخ کل آیه است - و یکبار مستثنی منها. امام گفته ممکن است از خود کلمه حصر نیز استفاده شود - از خود الا - .

اول ببینیم از داخل کلام شیخ سه دلیل است یا دو دلیل؟ و بعد ببینیم هر اشکال به کدام یک از ای ادله وارد می آید؟ و ما مجازیم کار آقای قدیری را انجام دهیم که اشکالی را که در باره مستثنی منها است به کل آیه تسری بدهیم؟ به حضرت امام بگوییم که اگر شما دنبال حلیت وضعی هستید اشکال تخصیص ندارد ولی اشکال شما در لزوم، در اینجا می آید. هنرمهم حضرت امام این است که اول گفت سه استدلال است. یکی نیست. قطعاً یا دو تا است یا سه تا چون شیخ دو تا را گفته. لذا ما سال گذشته با همین اشکال امام، اشکال به آقای خوبی گرفتیم که استدلالتان به کجای آیه است؟ با کدام بخش آیه کار می کنید؟ خود محقق خوئی نیز توجه دارد که اشکال عدم تمسک به مستثنی منها، ربطی به تمسک به مستثنی ندارد و نباید حساب لزوم و صحت را بهم زد.